

تاریخ ایران، می‌کوشد جنبه‌های پنهان تاریخ را با توجه به فرایند هویت‌سازی به خواننده بنمایاند. این کتاب در سال ۲۰۰۱ توسط انتشارات Palgrave انتشار یافته و البته کتاب مشابهی نیز به قلم همین نویسنده - به زبان فارسی - با عنوان تجدید بومی و بازاندیشی تاریخ از سوی نشر تاریخ ایران منتشر شده است. اگرچه این دو کتاب به لحاظ محتوایی مشابهت‌هایی دارند، ولی با مطالعه و مقایسه‌ی این دو روشن می‌شود که نویسنده متن فارسی را نه به صورت ترجمه‌ی متن انگلیسی، بلکه به صورت اهتمامی نو ارائه کرده است. متن فارسی اگرچه به لحاظ نقل قول‌های مستقیمی که از متون اساطیری، باستانی و کلاسیک دارد، برای خواننده‌ی فارسی زبان ارزشمند و جذاب است و شیوه‌ی نگارش نیز قوت و استحکام کار را دوچندان می‌سازد، ولی فاقد مباحث ارزشمند نظری ارائه شده در متن انگلیسی است. متن انگلیسی دارای چارچوبه‌ای مبتنی بر نظریات مربوط

بازاندیشی ایران

محمد توکلی طرقی

معرفی و نقد کتاب

بازاندیشی ایران

محمد توکلی طرقی

Tavakoli Toroghi, Mohammad,
2001, Refashioning Iran,
Palgrave.

کتاب بازاندیشی ایران نوشته‌ی محمد توکلی طرقی از جمله متون ارزشمندی است که با نگاهی تازه به

مجزا محسوب می‌شوند؛ نوعی پیوستگی میان مطالعات وجود دارد؛ پیوستگی از حیث موضوع و از حیث تسلسل تاریخی که از سده‌های دوازده و سیزده هـ. ق / هجدهم و نوزدهم میلادی؛ یعنی، آغاز ارتباط فرهنگی ایران با هند و فرنگ آغاز می‌شود و تا زمان معاصر امتداد می‌یابد.

نویسنده در دیباچه‌ی متن انگلیسی می‌نویسد: کتاب بازناندیشی ایران محصول یک سفر فکری است که با انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ آغاز شد و سپس به کشف [جنبه‌های] مدرنیته، شرق‌شناسی، ملی‌گرایی و نوشتن در باب تاریخ انجامید. به بیانی دیگر، نارضایتی نویسنده از تحلیل‌ها و تبیین‌های رایج شده در باب انقلاب ایران، وی را بر آن داشته است که به بررسی هویت مدرن ایران پردازد. این کاوش، وی را به سمت متون اساطیری، که از زردشتیان پارسی مقیم هند به جا مانده، مطالعات شرق‌شناسی در هند هدایت کرده است. پس از این مطالعات، توجه نویسنده به تأثیر این متون بر

به هویت است که نویسنده سعی کرده است این مباحث را در متن فارسی به حداقل برساند.

موضوع اصلی کتاب، تعاملات هویت ایرانی با هویت‌هایی است که ایرانیان به خوبی با آن ارتباط داشته‌اند؛ و نویسنده، مراحل مختلف تاریخی و برخوردها و تأثیرگذاری این هویت‌ها را با یکدیگر مورد بررسی دقیق قرار داده است. نقطه‌ی تمرکز و دغدغه‌ی اصلی نویسنده، بحث تجدد است و تجدد را به‌عنوان روندی «هم‌زمان جهانی و بومی» معرفی می‌کند که باعث دگرگونی انسان‌ها، نهادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شد. نکته‌ی جالب در نگاه نویسنده، توجه به مسأله‌ی تجدد به‌عنوان جریانی دو سویه است. هم‌چنان که ملت‌های غیرغربی از ورود هویت غربی به‌عنوان هویتی دیگر تأثیر پذیرفتند، غربی‌ها هم با آشنایی با هویت‌هایی دیگر به بازشناسی خود پرداختند.

اگرچه این کتاب به‌صورت مجموعه‌ی مقالات ارائه شده است، و هر کدام از فصول کتاب، مقالاتی

متفكران ايراني جلب شد. وي معتقد است با انتشار و عموميت يافتن متون اساطيري از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، متفكران ايراني سبک و سياق نگارش و نوع نگاه آنان را پسنديدند و از آن الگو گرفتند؛ که از آن جمله نگارش پارسی سره و توجه به هويت ايران باستان بود.

کتاب بازانديشي ايران، پروژه‌ای تاريخ‌نگارانه است که مدرنيته را سرآغاز فصلي جديد و دوره‌ای تاريخي می‌داند که با «غربي شدن» و ايجاد دولت متمرکز آغاز شد. نويسنده معتقد است جدا کردن مدرنيته از تاريخ، باعث درک نادرست آن می‌شود و اين مطلبي است که برخی از نويسندگان ايراني نیز به آن توجه کرده‌اند؛ چنان‌که داريوش شايگان معتقد است، به‌عنوان یک تمدن بزرگ آسيایي، سه قرن در تعطيلات تاريخ بوده‌ايم يا رضا داوری معتقد است که گذشته غرب، آینده‌ی ماست.

نويسنده معتقد است که در اين کتاب درک متفاوتی از مدرنيته و

ملی‌گرایی ارایه داده است؛ بدین صورت که به جای تکیه بر عقلانيت و فراگیری، به موضوع همزمانی یک فرایند جهانی پرداخته است که باعث در هم آمیزی و التقاط فرهنگ‌ها و ابداع خودآگاهی ملی شده است. کتاب به بخش فراموش شده‌ای از ايران نیز توجه کرده است و آن حوزه‌ی فارسی‌گو و فارسی‌نویس هند است.

کتاب تجدد بومی و بازانديشي تاريخ از حيث موضوعی با نحوه‌ی هويت‌یابی ايرانيان سروکار دارد. نويسنده در اين کتاب می‌کوشد نوع نگاه ايرانيان را به خود و ديگران مورد بررسی قرار دهد بدین ترتیب، به اعتقاد نويسنده در آستانه‌ی ورود ايران به عصر مدرن شاهد بازتعريف ايران از حيث زمان هستيم. ايرانيان نگاه خود را به تاريخ عوض می‌کنند و تاريخ را ديگر به‌صورت امري دورانی نمی‌بينند، بلکه آن را به‌صورت خطی يا به تعبير نويسنده به‌صورت پوينده (در مقابل چرخنده) می‌بينند و اين باعث می‌شود که بتوانند استمرار هويت را مدنظر قرار

دهند. روشنفکران و نویسندگان ایرانی برای برجسته ساختن هویت ایرانی در نوشته‌های خود، ابتدا آن را از مؤلفه‌ها و عناصر عربی پیراسته می‌کنند، و سپس آن هویتی را تعریف می‌کنند که به‌زعم آن‌ها با هویت مدرن و فرنگی تعارضی ندارد.

نویسنده هم‌چنین تعریف ایرانیان از وطن و پادشاه را نیز مطرح می‌کند. وطن در نگاه ایرانیان، مادر (مام وطن) محسوب می‌شود و این مادر دل شکسته و رنج دیده، پیوسته دست استمداد به سمت فرزندانش دراز می‌کند و از آنها غیرت و مردانگی می‌طلبد. پادشاه نیز پدر تاج‌دار شمرده می‌شود که وظیفه‌ی حمایت از وطن و فرزندانش را عهده‌دار است.

از دیگر مواردی که ایرانیان در برخورد با تمدن غرب به واکاوی و تأمل در آن می‌پردازند و شاید بتوان گفت در نگاه سیاحان (به‌ویژه مسافرت‌های ناصرالدین شاه به فرنگ) بسیار جلب توجه کرده است، زن فرنگی است، که ایرانیان هر کدام بسته به نوع نگاه خود، برداشت‌های

متفاوتی از آن ارایه می‌دهند از مطالب کتاب چنین استنباط می‌شود که مفهوم آزادی و زن در نگاه ایرانی به نوعی در هم تنیده‌اند. مخالفان آزادی، آن را به بی‌بند و باری زنان تعبیر می‌کنند و موافقان آن، پیش از هر چیز به آزادی توجه دارند.

کتاب بازاندیشی ایران دارای هفت فصل است. چهار فصل نخست به بررسی ارتباط متقابل مدرنیته، شرق‌شناسی و اروپا‌شناسی می‌پردازد، و در سه فصل دیگر به بررسی ظهور تاریخ‌نگاری ایران محور و گفتمان قانون‌گرایی، که به واسطه‌ی هویت‌یابی ثانویه با وطن ایران فراهم آمد، می‌پردازد.

فصل اول با عنوان «مدرنیته، ناهمگونی مکانی و متن‌های بی‌وطن» نگاه متعارف به مدرنیته را به‌عنوان محصول جانبی «عقلانیت غربی» مورد ارزیابی قرار می‌دهد و رهیافتی بدیل برای بررسی مدرنیته ایرانی ارایه می‌دهد.

در فصل دوم با عنوان «فراموشی نحوه شکل‌گیری شرق‌شناسی»، نویسنده به بازشناسی و معرفی

«تصوري از زنان اروپايي» به بررسی دیدگاه و احساسات سفرنامه‌نویسان ایرانی اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در باب زنان اروپايي می‌پردازد.

با گسترش رفت‌وآمد به فرنگ در قرن ۱۳ هـ. ق. / ۱۹ م. و احساس حقارت روزافزون در برابر فرنگیان، چهره‌ی زنان فرنگ به تدریج به فاحشگان و عفریته‌هایی بی‌عصمت و شهوت پرست تبدیل شد. همه‌ی این نقش‌ها، پرداخته‌ی دیدگاهی آزمند و شهوت‌بار بود که «فرشتگان» و «فاحشگان» فرنگ را نیازمند به برآوردن خواست‌ها و نیازهای مسافران می‌پنداشت.

ولی این نگاه به تدریج متحول شد و فارسی‌نگاران ایرانی هند، به بازنگری زن خودی پرداختند و «زن مستوره» را «چشم بسته و همچون مرغی که در قفس حبس شود» پنداشتند.

فصل پنجم با عنوان «خاطرات ستیزه‌آمیز»، به بررسی معانی مجازی تاریخ ایران پیش از اسلام می‌پردازد. نویسنده معتقد است که وقایع‌نگاران

اندیشمندان بومی پیشگام در جریان شرق‌شناسی می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده، متفکرانی از شرق - و در این مورد خاص، از ایران - و پارسی‌گویانی از هند در معرفی ابعاد مختلف ایران به غربی‌ها مدد رسانده‌اند، ولی نام آن‌ها در تاریخ فراموش شده است و نقطه‌ی آغاز شرق‌شناسی را تبعات و تأملات غربی‌ها دانسته‌اند.

فصل سوم با عنوان «اروپاشناسی ایرانی» به تحلیل درک و برداشت ایرانیان اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم از اروپا می‌پردازد. نویسنده معتقد است در جریان آشنایی ایرانیان با فرنگ، آن‌ها نه تنها به شناخت وطن اهتمام ورزیدند، بلکه در این نظرگاه به بازشناسی و تعریف مجدد خود نیز پرداختند و خاطرات و سفرنامه‌های ایرانیان این جریان دو سویه را نشان می‌دهد. سفرنامه‌نویسان به هنگام توصیف مشاهدات خود پیوسته در حال نقد و ارزیابی کشور خود نیز هستند.

فصل چهارم که در واقع ادامه‌ی مباحث فصل سوم است، با عنوان

و شارستان چهار چمن در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم ه.ق. / نوزدهم میلادی آغازگر جنبش باززایی ایران بود. آذرکیوان و پیروانش که «آذریان» یا «آذرکیوانیان» نام دارند، در حدود سال ۹۷۸ ه.ق. / ۱۵۷۰ م. به هند مهاجرت کردند و براساس متون زرتشتی و نوشته‌های کهن فارسی و عربی، مکتبی نو زرتشتی و اشراقی منش بنا نهادند، که مهم‌ترین متون این مکتب، «دساتیر» است. دساتیر دوره‌های تاریخی ایران باستان را دسته‌بندی می‌کند. نثر دساتیری نثر سره‌ی فارسی است و با انتشار آن، بسیاری از پارسی‌نویسان ایران و هند به پیروی از آن به سره‌نویسی و پارسی‌نگاری پرداختند.

فصل ششم با عنوان «ساخت هویت ملی»، ظهور هویت ملی سکولار در ایران قرن نوزدهم را مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده معتقد است که بسیاری از تاریخدانان قرن نوزدهم ایران با آگاهی از متون دساتیری، دوران پیش از اسلام را دورانی طلایی می‌پنداشتند که با فتوحات مسلمانان به «پایان تراژیک»

تاریخ، اغلب به فراز و فرود پادشاهان و خاندان سلطنتی پرداخته‌اند و چگونگی پیوند رویدادها را با یکدیگر و تأثیر آن‌ها را بر دگرگونی زندگی و احوال مردم و زیستگاه‌شان کم‌تر می‌اندیشیدند. آن‌گاه که از گذشته درسی گرفته می‌شد، اکثراً بر نظریه‌های فراتاریخی «دایره‌ی عدالت» و «توأمسانی دین و دولت» استوار بود. این دو نظریه که در تار و پود بافتِ روایی بسیاری از متون تاریخی و اندرزنامه‌ها تنیده بود، پیشینه‌ای کهن در فکر تاریخی ایرانی داشت. در نظریه‌ی «دایره‌ی عدالت»، پادشاهی و دادگری چون حلقه‌ای به هم پیوسته بودند. در این نگرش، افزایش ظلم به رعیت، کاهش مال، سستی لشکر و سرنگونی پادشاهی و چرخش زمان را به دنبال دارد و بین فراز و فرود پادشاهی با دین‌داری نیز نسبتی مستقیم قایل است. نویسنده در مقام شاهد، نقل و قول‌هایی از خواجه نظام‌الملک و محمدکاظم مروی (عالم آرای نادری) ارایه می‌کند.

وی معتقد است انتشار متون ایران‌شناسی اساطیر، دبستان مذاهب،

خود رسید. این بازنمایی (Representation) با پیوند دادن فرجام دوران روشنگری ماقبل اسلام با خاستگاه‌های تاریخ بشری، هویت و واقعیت سیاسی جدیدی را امکان‌پذیر ساخت. این گذشته‌ی ابداعی، این امکان را پدید می‌آورد که ایران ماقبل اسلام، به نوعی با تهران اروپایی همسازی یابد و در مقابل آن هویت عرب قرار داشت، که از نظر این تاریخ‌دانان، هم با هویت ایرانی و هم اروپایی در تعارض بود.

فصل هفتم کتاب با عنوان «ملی‌گرایی پدرانه و مادرانه» به بررسی سبک‌های مختلف در تصور ملی‌گرایی می‌پردازد. ملی‌گرایی رسمی، ایران را خانه‌ای خویشاوندی می‌داند که در رأس آن پدری با عنوان پدر تاج‌دار قرار دارد و البته در تعامل این نگاه رسمی، نگاه غیررسمی دیگری نیز بود که وطن را مادری رو به موت می‌داند که نیازمند مراقبت و مواظبت از سوی فرزندان خویش است.

این سنت از دیرباز در نوشته‌های ایرانی وجود داشته است که نگاهی

ارگانیکی به سیاست داشته‌اند؛ چنان‌که در ادب سیاسی گاه مُلک را به دل و پادشاه را به طیب تشبیه می‌کردند. روشنفکرانی که پایه‌گذار ناسیونالیسم ایرانی بودند، و از منظری رسمی و دولتی به این مقوله می‌نگریستند، بیش‌تر وطن را، به همراه شاه تعریف می‌کردند، و شاه را پدر تاج‌دار خانواده قلمداد می‌کردند. ولی در نگاه غیررسمی «فرزندان وطن» غافل از حال بد «مأم وطن» قلمداد می‌شوند، و پیوسته از آن‌ها استمداد می‌شد که به حال این بیمار توجه کنند. حبل‌المتین و رهنما دو روزنامه‌ای بودند که چنین نگاهی داشتند.

در مجموع، با مقایسه‌ی دو متن انگلیسی و فارسی، دو اختلاف واضح در این دو متن به چشم می‌آید: نخست چنان‌که پیش‌تر گفته شد، حذف مباحث نظری و دیگری جابه‌جایی فصول است. گویا نویسنده نیز خود بر این اعتقاد است که ذهن ایرانی ذهنی روایی است، و بیش‌تر دوست دارد کتاب را بر مبنای تسلسل تاریخی مطالعه کند. لذا، فصول

تماس آن با هویت‌های مجاور قانع می‌سازد.

دغدغه‌ی نویسنده در تمامی مقالات یا فصول کتاب، نشان دادن این مطلب است که «برخلاف اعتقاد و بر که تجدد را فرآورده‌ی خرد غربی^۱ می‌داند، تجدد، حاصل آمیزش و پیوند فرهنگ‌ها و مردمان سراسر جهان و پیدایش تجربیات نوینی در بازننگری و بازآرایی آینده‌نگرانه‌ی «خویش» بوده است. به عبارت دیگر فرایند تجدد، فرایندی نیست که تنها یک خط را طی کرده باشد، و همچون جریان آب از غرب به سایر مناطق جاری شده باشد، بلکه فرهنگ‌های دیگر نیز بنا به دریافتی که از خود و دیگران داشتند در آن سهیم بوده‌اند.

نویسنده، روش مناسب برای فهم این مطلب را، مطالعه‌ی تاریخی و بررسی فرایندهایی می‌داند تا بتوان به سیر مستمری از فرایند هویت‌یابی دست یافت. کتاب به روش مطالعه‌ی فرهنگی و با تلاش برای «تفهمیم»

کتاب در متن فارسی به گونه‌ای تنظیم شده است که این نیاز برآورده شود. البته، الزامات چاپ در ایران هم نویسنده را به حذف برخی از مباحث واداشته است که ای کاش حذف نمی‌شد. به هر حال هنوز هم ترجمه‌ی متن انگلیسی مجالی برای بروز دارد و می‌تواند جایگاه خود را در کنار کتاب تجدد بومی و بازناندیشی تاریخ پیدا کند.

چنان‌که پیش از این ذکر شد، کتاب تجدد بومی و بازناندیشی تاریخ، در بردارنده‌ی مجموعه مقالاتی است که نویسنده در دوره‌های مختلف آن را نوشته است. آنچه که به صورت رشته تسبیح، این مقالات را به هم پیوند می‌دهد، محوریت بحث هویت و هویت‌یابی در آن‌هاست. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که نویسنده، بحث واحدی را شروع کرده و در پایان با نتیجه‌گیری آن را به ثمر رساند، و خواننده سیر ساده و بسیطی را در خواندن کتاب طی کند. ولی با وجود این، محوریت بحث هویت، خواننده را به کاویدن جنبه‌های مختلف هویت ایرانی و

1- Occidental rationality

مفاهیم به کار رفته در نوشته‌های گذشته، به بررسی آثار مکتوب ایرانی می‌پردازد. آنچه که جای خالی آن در این کتاب احساس می‌شود، پیوند میان آثار نویسندگان و روشنفکران دوره‌های مورد بحث و واقعیت اجتماع است. خود نویسنده نیز به نوعی گرفتار موضوع و منابع مطالعاتی خویش است، و بنابراین،

نمی‌تواند وضعیتی را در نظر بگیرد که نوعی تلفیق و درهم‌آمیزی هویت ایرانی و عرب وجه غالب آن است. آن چیزی که در صحنه‌ی اجتماع ایران تحقق یافته است، و از آن جایی که عنصر دین در این امر نقش به‌سزایی دارد، خروج از آن به سادگی امکان‌پذیر نیست.

علی مرشدی‌زاد

